

نقد اظهارات یک اقتصاددان دربارهٔ مزد حداقل و خط فقر در ایران

سهراب شباهنگ، فروردین ۱۳۹۵

فریبرز رئیس دانا، اقتصاددان، طی هفته‌های اخیر در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود دربارهٔ مزد حداقل و به طور کلی سطح مزدها در ایران، هزینهٔ زندگی خانوار کارگری و هزینهٔ متوسط زندگی خانوار شهری، رابطهٔ بین مزد و تورم، میزان و مبنای مزد درخواستی شماری از سازمان‌ها و فعالان کارگری به مناسبت مزد حداقل سال ۱۳۹۵ و سرانجام چگونگی برون رفت از وضع موجود، اظهاراتی کرده که کارگران و فعالان کارگری نمی‌توانند به آنها بی‌اعتنا باشند.

برخی از دلایل ضرورت توجه و برخورد به اظهارات رئیس دانا و نقد آنها، یعنی جداکردن درست از نادرست در آن اظهارات، و بررسی نتایج عملی چنین اظهاراتی از این قرارند:

الف) رئیس دانا از زمرهٔ اقتصاددانان جریان‌های غالب و نیمه غالب اقتصادی محافل دانشگاهی و روشنفکری رسمی ایران، یعنی جریان‌های نئولیبرالی، نهادگرایی، کینزی و غیره نیست و بارها و به صراحت خود را از نظر اقتصادی پیرو سوسیالیسم علمی اعلام داشته (۱) و نقدها و نظرات ایجابی خود را متکی بر نظرات مارکس و روش تحلیل او قلمداد کرده است. بدین سان آموزنده است که جایگاه واقعی او در جدال‌های مربوط به اقتصاد سیاسی روشن گردد و به پرسش: «آیا تو چنانکه می‌نمائی هستی؟» پاسخ داده شود.

ب) رئیس دانا در بحث‌ها، مصاحبه‌ها، مناظرات اقتصادی و جدال‌های قلمی اش، خود را مدافع منافع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی طبقهٔ کارگر اعلام می‌کند و از این فراتر خود را نه تنها کارشناس و مشاور بلکه سخنگو و حتی دادرس کارگران (البته بعد از خدا!) جلوه می‌دهد (۲) باید دید منافع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی طبقهٔ کارگر از دیدگاه رئیس دانا کدام اند و او چگونه از آنها دفاع می‌کند؟

پ) اگر در اظهارات و بحث‌های رئیس دانا خطاهای جدی وجود دارد (که نشان خواهیم داد چنین است)، باید ریشه‌ها و پایه‌های نظری آن خطاها را شناخت، آنها را توضیح داد و نتایج عملی آن خطاها را ارزیابی کرد.

ما در زیر نخست روی برخی از ارقامی که رئیس دانا در مورد وضعیت کارگران اعلام می‌کند (و برخی از آنها را «نتیجهٔ پژوهش‌های خود» می‌داند) مکث می‌کنیم و عدم دقت و نادرستی پاره‌ای از آنها را نشان می‌دهیم، سپس این نظر رئیس دانا را نقد می‌کنیم که می‌گوید افزایش مزد باعث افزایش هزینهٔ تولید می‌شود و «در نتیجه» به افزایش عمومی قیمت‌ها یعنی به تورم می‌انجامد (هرچند این افزایش از نظر او در مقابل تورم موجود، اندک است). پس از آن به نقد موضع‌گیری رئیس دانا در مقابل اعلام رقم سه و نیم میلیون تومان برای مزد سال ۱۳۹۵ که از سوی ۱۳ تشکل کارگری و فعالان طرفدار طبقهٔ کارگر صورت گرفته می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که انتقاد او به مبلغ مزد درخواستی تشکل‌های کارگری (۳/۵ میلیون تومان در ماه) پایهٔ علمی و اقتصادی ندارد. در پایان به برخی ریشه‌ها و مبانی اشتباهات و خطاهای نظری او و نتایج عملی آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - ارقام اعلام شده از جانب رئیس دانا

رئیس دانا در آغاز بحث خود در «برآوردهای واقعی "حداقل دستمزد" در سال ۱۳۹۵» و در دیگر مصاحبه‌ها و مناظره‌هایی که دربارهٔ مزد حداقل در سال ۱۳۹۵ انجام داده به درستی نرخ بیکاری در ایران را حدود ۱۸/۵ درصد ارزیابی می‌کند (برخلاف آمار رسمی که نرخ بیکاری را حدود ۱۱/۵ درصد اعلام نموده است) و بر این واقعیت تأکید دارد که اکثریت عظیم کارگران بیکار از هیچ درآمدی برخوردار نیستند. البته بسیاری از اقتصاددانان رسمی و دولتی و برخی نمایندگان مجلس اسلامی و قلم‌زنان و سخنرانان طرفدار رژیم (موافق یا مخالف کابینهٔ روحانی) هم نرخ واقعی بیکاری را بسیار بالاتر از نرخ رسمی اعلام شده از سوی مرکز آمار و وزارت کار می‌دانند.

رئیس دانا سپس یک رشته ارقام رسمی در مورد مزد حداقل و نرخ تورم در سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ ذکر می کند و سپس می گوید: «دریافتی واقعی [خانوار کارگری] شامل سنوات، حق اولاد، یارانه، اشتغال سایر افراد خانوار (معادل $\frac{1}{4}$ نفر) و جز آن به طور متوسط در حدود ۶۰ درصد بیش از حداقل دستمزد است». او آنگاه به تشریح چند روش برای تعیین مزد حداقل می پردازد و پنج رقم بر حسب معیارها و روش های مختلف محاسبه برای حداقل قانونی مزد در سال ۱۳۹۵ ارائه می دهد که عبارتند از: ۸۲۰۰۰۰ تومان در ماه؛ ۱۱۷۷۰۰۰ تومان در ماه؛ ۱۴۴۰۰۰۰ تومان در ماه؛ ۱۱۳۰۰۰۰ تومان در ماه؛ ۱۲۸۰۰۰۰ تومان در ماه و ۱۶۲۰۰۰۰ تومان در ماه.

او در ضمن به کسانی که به نام نماینده کارگر در شورای عالی کار شرکت می کنند توصیه می کند که در مذاکرات مزد حداقل برای ۱۳۹۵ «به کمتر از ۱۱۷۷۰۰۰ تومان در ماه قانع نشوند و بیشتر به $\frac{1}{5}$ میلیون تومان در ماه چشم بدوزند.» (رئیس دانا، برآوردهای واقعی «حداقل دستمزد» در سال ۱۳۹۵، سخنرانی در گردهمایی «دستمزد و جامعه» و مصاحبه های مختلف.) ما پیش از آنکه وارد معیارها و چگونگی محاسبات رئیس دانا در مورد مزد حداقل در سال ۱۳۹۵ شویم نخست به دو داده اساسی یعنی: الف) میانگین هزینه یک خانوار شهری که تعداد متوسط اعضای آن در سال ۱۳۹۳ معادل $\frac{3}{4}$ نفر فرض می شود (نتایج بررسی بودجه خانوار در سال ۱۳۹۳، از انتشارات بانک مرکزی، شهریور ۱۳۹۴ ص ۱۰)، و ب) خط فقر مطلق و خط فقر نسبی که در محاسبات مربوط به مزد حداقل اهمیت اساسی دارند می پردازیم و نشان می دهیم که رئیس دانا ارقامی نادقیق و نادرست در این دو مورد ارائه می دهد که در محاسباتش اثر می گذارند و باعث می شوند که ارقام ارائه شده از جانب او بیش از حد کوچک گردند. البته اگر رئیس دانا مقادیر دقیق ارقام فوق را هم به کار می برد باز به خاطر منطقی که در پشت محاسبات او وجود دارد و پائین تر به آن خواهیم پرداخت، ما نمی توانستیم با اظهاراتش توافق داشته باشیم.

رئیس دانا میانگین هزینه ماهیانه یک خانوار شهری در سال ۱۳۹۵ را $\frac{2}{59}$ میلیون تومان برآورد می کند که این رقم را براساس هزینه خالص سال ۱۳۹۳ یک خانوار شهری (از داده های مرکز آمار) با در نظر گرفتن نرخ تورم سال ۱۳۹۴ و پیش بینی تورم سال ۱۳۹۵ محاسبه کرده است.

طبق «نتایج بررسی بودجه خانوار در سال ۱۳۹۳» از انتشارات بانک مرکزی در شهریور ۱۳۹۴ متوسط هزینه ناخالص يك خانوار شهری در سال ۱۳۹۳ معادل دو میلیون و هفتصد و سی و نه هزار و هفت صد تومان در ماه بوده است. (ص ۸) برای محاسبه تقریبی میانگین هزینه ناخالص ماهانه یک خانوار شهری در سال ۱۳۹۵ باید این مبلغ را با در نظر گرفتن تورم سال ۱۳۹۴ و پیش بینی تورم سال ۱۳۹۵ به روز کرد. بدین سان متوسط هزینه ناخالص ماهیانه یک خانوار شهری در سال ۱۳۹۵ برابر $\frac{1}{15} \times \frac{1}{14} \times 2739700$ و یا تقریباً $\frac{3}{6}$ میلیون تومان در ماه خواهد بود. این رقم با رقم $\frac{2}{59}$ میلیون تومان اعلام شده از سوی رئیس دانا حدود یک میلیون تومان در ماه اختلاف دارد.

حال این پرسش به ذهن آید که آیا باید «هزینه ناخالص» خانوار را در نظر گرفت و یا «هزینه خالص» را؟ برای روشن شدن موضوع و پاسخ دادن به این پرسش، تعریف هزینه خانوار، هزینه ناخالص و هزینه خالص را آن چنان که مورد استفاده مرکز آمار و بانک مرکزی است در اینجا می آوریم:

«هزینه: ارزش پولی کالای تهیه شده یا خدمت انجام شده توسط خانوار به منظور مصرف اعضا و یا هدیه به دیگران هزینه نامیده می شود که شامل خرید، تولید خانگی، در برابر خدمت، از محل کسب، پایاپای و مجانی است که به صورت پولی برآورد و جزو هزینه منظور می شود.

هزینه ناخالص: عبارت است از هزینه خانوار بدون در نظر گرفتن فروش دست دوم کالا
هزینه خالص: عبارت است از هزینه ناخالص منهای فروش دست دوم کالاها. بنابراین در مواردی که ارزش کالاهای فروخته شده بیشتر از ارزش کالاهای خریداری شده باشند، حاصل به صورت عدد منفی درج می شود.»

روشن است که درآمد ناشی از «فروش دست دوم کالاها»، که طبق قاعده فوق باید از هزینه ناخالص کم شود تا هزینه خالص به دست آید، یا اصولاً در خانواده های کارگری موضوعیت ندارد و یا مبلغی ناچیز است. از این رو هزینه خانوار کارگری هزینه ناخالص است و نه هزینه خالص.

برای خانوار کارگری که در کنار شغل اصلی نه به کار دلالتی، معاملات ملکی و سمساری می پردازد و نه به خرید و فروش سکه، دلار، طلا، عتیقه، خودرو دست دوم، فرش و غیره اشتغال دارد، درآمد یا اضافه درآمد حاصل از فروش دست دوم بی معنی است. ممکن است یک خانوار کارگری در سال یک یخچال یا تلویزیون را که ده پانزده سال از عمرش می گذرد یا فرش کهنه ای را بفروشد. مبلغی که از چنین فروش تصادفی ممکن است عاید خانوار کارگری شود مبلغی نیست که بتوان آن را به طور مستمر از هزینه ناخالص خانوار کم کرد. پس منطقی است که برای محاسبه میانگین هزینه زندگی کارگران هزینه ناخالص یعنی رقم $\frac{3}{6}$ میلیون تومان در ماه در نظر گرفته شود و نه $\frac{2}{59}$ میلیون تومان در ماه. رئیس دانا یا این واقعیت زندگی کارگران را نمی بیند یا آن را می داند اما به روی خود نمی آورد و رقمی بسیار کمتر از هزینه واقعی زندگی کارگران ارائه می دهد.

البته یک حالت دیگر هم قابل تصور است و آن اینکه خانوار کارگری به خاطر کمبود درآمد و ناتوانی از پرداخت هزینه های ماهیانه بخشی از وسایل خانه و یا مختصر اشیای نسبتاً قیمتی خود را بفروشد یا به گرو بگذارد. در این حالت نبوغ اقتصادی ای که تنها در میان برخی اقتصاددانان برجسته ایران یافت می شود و یا بینش انسانی و اجتماعی و سخاوت طبع شایلاک واری (۳) لازم است تا کسی بتواند مبالغ حاصل از فروش چنین اشیائی را از هزینه زندگی خانوار کارگری کم کند!

بدین سان برای آدم های عادی – که اقتصاددانان برجسته نیستند و از فضایل انسانی شایلاک گونه هم بهره کافی ندارند - میانگین هزینه ماهانه خانوار $\frac{3}{44}$ نفری در سطح کل کشور در سال ۱۳۹۵، معادل $\frac{3}{6}$ میلیون تومان در ماه است و نه $\frac{2}{59}$ میلیون تومان. البته در شهرهای مختلف کشور و در روستاها این رقم متفاوت است. بنا بر داده های بانک مرکزی بررسی متوسط هزینه ناخالص سالانه يك خانوار ساکن در مناطق شهری استان های مختلف نشان می دهد که استان تهران با ماهانه حدود چهار میلیون و بیست و یک هزار تومان در سال ۱۳۹۳ (پنج میلیون و دویست و هفتاد هزار تومان در ماه در سال ۱۳۹۵) بیشترین هزینه و استان لرستان با حدود ماهانه یک میلیون و پانصد و هشتاد نه هزار تومان در سال ۱۳۹۳ (دو میلیون و هشتاد و سه هزار تومان در ماه در سال ۱۳۹۵) کمترین هزینه را به خود اختصاص داده اند. (ارقام درون پرانتز از من است. س. ش.)

رقم دیگری که رئیس دانا تخمین درستی از آن به دست نمی دهد خط فقر نسبی در ایران در سال ۱۳۹۵ است. طبق ارقام ارائه شده از سوی رئیس دانا خط فقر نسبی در ایران همان هزینه متوسط خانوار یا $\frac{2}{59}$ میلیون تومان در ماه است. حال ببینیم رقم رسمی در این مورد چقدر است؟

خلیل حیدری، مجری طرح مطالعه خط فقر در ایران در مرکز آمار، در مصاحبه ای با هفته نامه «تجارت فردا» (۱۷ بهمن ۱۳۹۴، شماره ۱۶۶) می گوید: خط فقر سرانه شهری و روستایی در سال ۹۲ به ترتیب هشت میلیون و ۵۷۴ هزار و ۸۰۰ تومان در سال و چهار میلیون و ۷۶۱ هزار و ۷۰۰ تومان در سال برآورد شده است.

بدین سان طبق داده های خلیل حیدری – که آخرین اطلاعات رسمی در زمینه خط فقر در ایران است – در سال ۱۳۹۲ خط فقر

نسبی سرانه در مناطق شهری برابر $\frac{8574800}{12} = 714567$ تومان در ماه بوده است. اگر تعداد متوسط اعضای یک خانوار شهری

را مانند رئیس دانا $\frac{3}{5}$ نفر فرض کنیم، خط فقر نسبی در سال ۱۳۹۲ طبق داده های مرکز آمار برابر $2500984 = 714567 \times$

$\frac{3}{5}$ و یا تقریباً دو میلیون و پانصد و یک هزار تومان در ماه بوده است. برای محاسبه خط فقر نسبی در سال های ۱۳۹۳، ۱۳۹۴ و

۱۳۹۵ باید نرخ تورم در این سال ها را نیز در نظر بگیریم. بدین سان خط فقر نسبی مناطق شهری در سال ۱۳۹۵ معادل

$2500984 \times \frac{1}{106} \times \frac{1}{14} \times \frac{1}{15}$ و یا در حدود ۳ میلیون و هفتصد و نود هزار تومان در ماه خواهد بود که حدود یک

میلیون و دویست هزار تومان از رقم $\frac{2}{59}$ میلیون تومانی که رئیس دانا به عنوان خط فقر نسبی سال ۱۳۹۵ اعلام کرده بیشتر

است. (اگر تعداد متوسط اعضای خانوار را ۳/۴۴ نفر بگیریم رقم خط فقر نسبی در سال ۱۳۹۵ برابر سه میلیون و هفتصد و بیست و پنج هزار تومان در ماه خواهد بود که یک میلیون و صد و سی و پنج هزار تومان از رقم خط فقر نسبی اعلام شده از سوی رئیس دانا بیشتر است.)

بدین سان می بینیم که رئیس دانا تلاش دارد هم هزینه میانگین خانوار شهری در سال ۱۳۹۵ و هم خط فقر نسبی در سال ۱۳۹۵ را حتی بسیار کمتر از ارقامی که مقامات و نهادهای رسمی جمهوری اسلامی (بانک مرکزی و مرکز آمار) اعلام کرده اند، به خورد خوانندگان و شنوندگان خود بدهد! در ادامه مقاله به دلایل این تلاش او خواهیم پرداخت.

۲- برخورد رئیس دانا به تورم و رابطه آن با مزد

در اینجا به دو موضوع برخورد می کنیم: الف) رابطه بین مزدهای اسمی و نرخ تورم از سال ۱۳۵۸ تا کنون و ب) رابطه بین افزایش حقیقی مزدها و تورم به طور کلی (بحث نظری).

الف) در این زمینه، رئیس دانا ارقام مزد حداقل رسمی در سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ و نیز مزد حداقل در همین سال ها را اگر افزایش مزد همه ساله به تناسب تورم صورت می گرفت ذکر می کند که می توان آنها را در جدول زیر خلاصه کرد:

سال	مزد حداقل رسمی (تومان در ماه)	مزد حداقل اگر همه ساله به نسبت تورم افزایش می یافت
۱۳۹۰	۳۳۰۳۰۰	۴۰۸۵۸۷
۱۳۹۱	۳۸۹۷۵۴	۴۹۶۴۳۳
۱۳۹۲	۴۷۸۱۲۵	۶۵۲۸۰۹
۱۳۹۳	۶۰۸۹۱۰	۸۷۹۳۳۴
۱۳۹۴	۷۱۲۴۲۵	۱۰۱۶۵۱۰
۱۳۹۵	۸۱۲۱۶۰	۱۱۶۸۹۸۶

(ارقام مربوط به مزد حداقل رسمی با توجه به بخشنامه های وزارت کار تدقیق شده اند، مزد حداقل رسمی سال ۱۳۹۵ به جدول افزوده شده است. سطر سوم جدول عین ارقامی است که رئیس دانا ارائه کرده است. س. ش.)

رئیس دانا به درستی نتیجه می گیرد که اگر مزد حداقل همه ساله (و از جمله برای سال ۱۳۹۵) به تناسب تورم افزایش می یافت مبلغ آن برای سال ۱۳۹۵ می بایست به یک میلیون و صد و شصت و هشت هزار و نهصد و هشتاد و شش تومان در ماه می رسید. در حالی که مزد حداقل مصوب شورای عالی کار از این رقم بسیار کمتر است. همچنین دیده می شود که همه ساله مزد حداقل رسمی از مزد حداقلی که می بایست به نسبت نرخ تورم رسمی افزایش یابد کمتر بوده است.

رئیس دانا دو موضوع، یعنی ۱) اینکه مزد حداقل در دوران حکومت جمهوری اسلامی به نسبت تورم افزایش نیافته و ۲) اینکه حتی اگر مزد حداقل همه ساله به نسبت تورم هم افزایش می یافت باز از خط فقر مطلق و به طریق اولی از خط فقر نسبی بسیار کمتر می بود «کشف» خود و نتیجه «تحقیقات» یک سال اخیر خود قلمداد می کند. ما پائین تر نشان خواهیم داد که این نکات سال ها پیش از اظهارات رئیس دانا در جنبش کارگری ایران و در ادبیات سوسیالیستی ایران به نحو مستند، مستدل و مشروحی بیان شده اند.

رئیس دانا از اینکه افزایش مزد به تناسب تورم پاسخگوی مشکلات کارگران نیست به درستی به این نتیجه می رسد که نباید به تز افزایش مزد به نسبت تورم چسبید. رئیس دانا می پذیرد که با تکیه بر بند اول ماده ۴۱ قانون کار، مزد حداقل کارگران به زحمت به مبلغی معادل نصف خط فقر مطلق می رسد، اما هنوز نسبت به بند دوم این ماده توهم دارد و هنوز به این امامزاده (بند ۲ ماده ۴۱) دخیل می بندد.

رئیس دانا ۵ تا ۷ رقم متفاوت برای مزد حداقل براساس روش های مختلف و معیارهای گوناگون ارائه می دهد (ظاهراً برای «جوری جنس» و «مطابق هر نوع سلیقه» - البته به جز سلیقه کسانی که به خاطر کج سلیقه برای دستیابی به آمارهای واقعی اقتصاد ایران به منابع اصلی رجوع می کنند و از کانال «محاسبات کارشناسانه» رئیس دانا و از عینک او به پدیده ها و داده های اقتصادی نمی نگرند). رئیس دانا به عنوان نتیجه گیری رقمی در حول و حوش یک و نیم میلیون تومان در ماه برای مزد حداقل پیشنهاد می کند که اگر با حق سنوات، حق اولاد، حق ایاب و ذهاب و هزینه غذا در محل کار، یارانه ها، اشتغال سایر افراد خانوار (معادل $\frac{1}{3}$ نفر) جمع شود تازه به خط فقر مطلق یک خانوار کارگری که تعداد متوسط اعضای آن سه و نیم نفر فرض شده می رسد. رئیس دانا برای تضمین چنین مزد حداقلی دست به دامن موعظه های اخلاقی درباره «عدالت اجتماعی» و توسل به قانون اساسی حکومت اسلامی می شود و می گوید: «بنابراین عدالت اجتماعی، نیاز انسانی، ضرورت پاسخگویی به ارزش آفرینان واقعی و توجه به خواست قانون اساسی حکم می کند که رقم حداقل دستمزد چنان تعیین شود که هیچ کارگری به زیر خط فقر مطلق سقوط نکند.» (رئیس دانا، برآوردهای واقعی "حداقل دستمزد" در سال ۱۳۹۵).

رئیس دانا، به قول خود، به عنوان اقتصاددان مارکسیست (۴)، چرا در درجه اول و به عنوان نقطه آغاز با عدد و رقم غیر قابل انکار نشان نمی دهد که چه میزان از محصول ناخالص داخلی کشور را کارگران مزدی (بدی و فکری) تولید می کنند، سهم مزد یا دریافتی کارگران مولد و کل کارگران، میزان کل سود سرمایه داران، نرخ استثمار کارگران و نرخ سود سرمایه در ایران چقدر است؟ (۵)

هرکسی که مدعی پشتیبانی از خواست های فوری و مبرم و اهداف دراز مدت و تاریخی طبقه کارگر است باید قبل از هرگونه بحثی در مورد تورم، خط فقر و غیره، نکات بالا را روشن کند. علت این امر واضح است: چنین تحلیل ها و محاسباتی دست کم به دو دلیل ضروری اند:

(۱) برای شناخت طبقه کارگر از روابط اقتصادی و وضعیت مشخص جامعه سرمایه داری ایران، شناخت طبقه کارگر از وضعیت خود و دیگر زحمتکشان و شناخت طبقه کارگر از دشمنان طبقاتی خود و در نتیجه درک شرایط رهایی او از استثمار و نظام طبقاتی.

(۲) برای پیشبرد مبارزات اقتصادی - اجتماعی روز و مبارزات سیاسی این طبقه.

کارگران تنها با ارزیابی عینی و علمی از وضعیت خود و دیگر طبقات در جامعه سرمایه داری موجود، با محاسبات دقیق در مورد هزینه زندگی از یک سو و میزان و نرخ استثمارشان در نظام سرمایه داری از سوی دیگر (یعنی درک چگونگی توزیع ثروت در این جامعه و مکانیسم به وجود آورنده آن)، با تکیه بر آمارها و داده های تا حد ممکن واقعی است که می توانند امکان واقعی تحقق خواست های خود و دامنه مانور خود را مثلاً در حوزه مزد حداقل تعیین کنند. در مورد محاسبات اخیر است که باید به نرخ تورم، خط فقر مطلق و نسبی و غیره پرداخت. به قول بیانیه پنج تشکل کارگری، کارگران تنها با «مبارزه مصممانه، متحدانه و روشن بینانه» در چارچوب خواست ها و اهداف خود می توانند گامی به پیش بردارند.

آری تنها در چارچوب خواست های مبرم و اهداف تاریخی خود و با منطق علمی خود و نه در چارچوب قانون کار ارتجاعی رژیم یا داشتن چشم امید به یارانه ها یا دوختن وصله پینه هائی بر مقررات موجود یا آه و افسوس در مورد نبود «عدالت اجتماعی» و یا خود فریبی و عوام فریبی در مورد قانون اساسی سرپا ارتجاعی رژیم و یا توسل به منطق و دستگاه فکری بورژوازی برای یافتن راه حل!

ما پائین تر به معیار و مبنائی که از نظر ما خواست کارگران برای افزایش مزد می تواند بر آن متکی باشد اشاره خواهیم کرد.

رابطه بین مزد حداقل و تورم از سال ۱۳۵۸ تا کنون

بالا تر گفتیم که رئیس دانا این واقعیت را که مزد حداقل در دوران حکومت اسلامی به نسبت تورم افزایش نیافته و اینکه حتی اگر مزد حداقل به نسبت تورم هم افزایش می یافت باز بسیار کمتر از خط فقر مطلق در ایران می شد، کشف خود قلمداد می کند. ببینیم آیا این ادعا حقیقت دارد؟

نویسنده این سطور از سال ها پیش در نوشته های مختلف و به مناسبت های گوناگون این دو موضوع یعنی (۱) اینکه مزد حداقل، و به طور کلی مزدها، در طول جمهوری اسلامی به نسبت تورم افزایش نیافته اند و (۲) اینکه حتی اگر مزد حداقل در ایران – که برخلاف کشورهای سرمایه داری پیشرفته بخش اعظم مزدها برابر یا کمتر از آنند – از سال ۱۳۵۸ تا کنون به نسبت تورم هم افزایش یافته بود باز مزد حداقل از خط فقر مطلق و به طریق اولی از خط فقر نسبی بسیار کمتر می بود، را به شکلی مبسوط و با ارائه آمار و داده های فراوان توضیح داده است.

مثلا در مقاله « مزد حداقل برای سال ۱۳۸۹: گامی دیگر در تشدید استثمار مطلق کارگران» که در اسفند سال ۱۳۸۸ نوشته و منتشر شده (۶)، من جدولی تنظیم کردم که مزد حداقل و نرخ رسمی تورم از سال ۱۳۵۸ به بعد را دربر می گرفت. چنین جدولی – تا آنجا که من می دانم – پیش از آن نه توسط نهادهای رسمی، نه اقتصاددانان و تحلیل گران اجتماعی و نه احزاب و سازمان های سیاسی ارائه نشده بود. من طی سال های بعد از ۱۳۸۹ این جدول را به روز کرده ام و در مقاله حاضر نیز آخرین اطلاعات در مورد مزد حداقل و نرخ تورم را در آن می آورم. (پیوست آخر مقاله)

با استفاده از جدول مذکور می توان به سادگی مزد حداقلی را که همه ساله مطابق نرخ تورم افزایش یافته باشد حساب کرد و ملاحظه نمود که مزدهای حداقل در طول سال های ۱۳۵۸ تا کنون به تناسب تورم افزایش نیافته اند.

من در مقاله دیگری تحت عنوان «سیر قهقرائی مزدهای حقیقی و استثمار مضاعف زنان در جهان و ایران» که در اول اردیبهشت ۱۳۹۰ نوشته شده و در سایت آدرخش قابل دسترسی است، در نقد سازمان های سیاسی ای که شعار افزایش مزد به تناسب تورم را مطرح می کردند (و هنوز هم برخی به آن چسبیده اند) با تکیه بر جدول مذکور و محاسباتی بر پایه داده های مندرج در آن چنین گفتم:

« ... اگر بورژوازی ایران و رژیم جمهوری اسلامی همان قانون کار خود را، که طبق آن افزایش مزد حداقل می باید هر سال به نسبت تورم صورت گیرد، رعایت می کردند، [می بایست] حداقل مزد اسمی برای سال ۱۳۹۰ به مبلغ ۴۱۶۸۱۴ تومان در ماه می رسید در حالی که این رقم از جانب شورای عالی کار ۳۳۰ هزار و ۳۰۰ تومان اعلام شده که ۸۶۵۱۴ تومان در ماه از مزد حداقل براساس قانون کار خود رژیم هم کمتر است!

اگر مزد هر سال به نسبت نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی بالا می رفت و در نتیجه کارگرانی که پائین ترین مزد را می گیرند در سال ۱۳۹۰ معادل ۴۱۶۸۱۴ تومان دریافت می کردند [رئیس دانا این مبلغ را ۴۰۸۵۸۷۲ تومان در ماه محاسبه کرده که حدود ۲٪ از رقمی که من حساب کرده بودم کمتر است و عملاً هر دو رقم یکسانند] و بقیه کارگران هم به همین نسبت مزدشان افزایش می یافت در آن صورت قدرت خرید سابق کارگران حفظ می شد یعنی سطح زندگی کارگران در سال ۱۳۹۰ معادل سال ۱۳۵۸ باقی می ماند! اما مزد حداقل اسمی کارگران مبلغ ۸۶۵۱۴ تومان از ۴۱۶۸۱۴ تومان کمتر است و تنها ۷۹٪ مبلغ اخیر را تشکیل می دهد. نتیجه اینکه حتی با پذیرش ارقام اعلام شده تورم از جانب رژیم می بینیم که کارگران نسبت به سال ۱۳۵۸ به اندازه ۲۱٪ قدرت خرید خود را از دست داده اند. یعنی وضع زندگی کارگران از ۳۲ سال پیش به میزان ۲۱ درصد بدتر شده است! این وضعیت معنی دیگری جز استثمار مطلق کارگران ندارد.

البته همه اینها در صورتی است که واقعاً مزد هیچ کارگری از ۳۳۰ هزار و ۳۰۰ تومان در ماه کمتر نباشد در حالی که می دانیم میلیون ها کارگر حتی همین ۳۳۰ هزار و ۳۰۰ تومان در ماه را هم ندارند.

اما مسأله و مشکل اصلی کارگران در زمینهٔ مزد این نیست که مزدها به نسبت تورم بالا رفته اند. حتی اگر مزدها واقعاً به نسبت نرخ تورم بالا رفته بودند، یعنی اگر مزد حداقل بجای ۳۳۰ هزار و ۳۰۰ تومان به ۴۱۶۸۱۴ تومان در ماه رسیده بود و بقیهٔ مزدها هم به همین نسبت بالا رفته بود باز هم کارگران زیر خط فقر می بودند. زیرا ۴۱۶۸۱۴ تومان در ماه کمتر از یک سوم خط فقر در یک خانوار ۴ نفری در تهران است.» (سیر قهرانی مزدهای حقیقی و استثمار مضاعف زنان در جهان و ایران، ص ۲۲)

محاسبهٔ مشابهی برای تخمین مزد حداقل رسمی در سال ۱۳۹۳ در صورتی که مزدها همه ساله مطابق نرخ تورم افزایش یافته بودند می توان انجام داد:

اگر شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی را در سال ۱۳۹۰ برابر ۱۰۰ فرض کنیم، این شاخص بنا بر داده های بانک مرکزی در سال ۱۳۵۸ برابر ۰/۳۸ بوده (سند تورم از ۱۳۱۵ تا ۱۳۹۰) و در سال ۱۳۹۳ به ۲۰۳/۲ رسیده است (سند شاخص کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران سال ۱۳۹۳). پس بهای کالاها و خدمات مصرفی از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۳ به میزان ۷۴/۰۳۴ = $\frac{203/2}{0/38}$ برابر و مزدهای حداقل اسمی ۳۵۸ = $\frac{608910}{1701}$ برابر شده اند. یعنی قیمت کالاها و خدمات مصرفی به طور متوسط حدود ۵۰ درصد از مزدها بیشتر افزایش یافته اند. اگر مزدها همه ساله به نسبت تورم افزایش می یافتند مزد حداقل در سال ۱۳۹۳ می بایست به ۹۰۹۵۸۷ تومان می رسید که البته باز از خط فقر مطلق در سال ۱۳۹۳ یعنی یک میلیون و ۱۶۵ هزار تومان در ماه کمتر می بود.

بر همین اساس می توان مزد حداقل برای سال ۱۳۹۵ را، در صورتی که این مزد همه ساله مطابق تورم افزایش می یافت، حساب کرد. کافی است مزد حداقل سال ۱۳۹۳ که بر اساس نرخ تورم از سال ۱۳۵۸ حساب شده به نسبت نرخ تورم در سال ۱۳۹۴ و پیش بینی نرخ تورم در سال ۱۳۹۵ افزایش دهیم. در این صورت مزد حداقل برای سال ۱۳۹۵ در صورتی که این مزد همه ساله مطابق تورم افزایش می یافت می بایست به $1/15 \times 1/14 \times 909587$ و یا ۱۹۲۴۶۸ تومان در ماه برسد. (رئیس دانا این مبلغ را ۱۱۶۸۹۸۶ محاسبه کرده که حدود ۲٪ از رقمی که من حساب کرده ام کمتر است. البته این اختلاف ناچیز و ناشی از تقریب های محاسباتی است).

مبلغ ۱۱۹۲۴۶۸ تومان در ماه که به این صورت به دست می آید از ۸۱۲ هزار و ۶۶۰ تومان مصوب شورای عالی کار بیشتر ولی از خط فقر مطلق سال ۱۳۹۵ بسیار کمتر است.

بدین سان دیده می شود که نشان دادن اختلاف بین مزدهای حداقل رسمی و مزد حداقل اگر همه ساله این مزد مطابق تورم افزایش می یافت و اینکه حتی در این صورت از خط فقر کمتر می بود کار پیچیده ای نیست و نیازی به «تحقیق» ندارد، که رئیس نیا آن را به رخ مستمعان خود می کشد تا احتمالاً آنها را به تحسین یا سکوت وادارد! هرکس که تعریف تورم و چهار عمل اصلی را بداند و جدول مزدهای حداقل رسمی و ارقام مربوط به تورم یا شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی را در دست داشته باشد (که تمام این اطلاعات اکنون قابل دسترسی هستند)، می تواند محاسبات بالا یا اکثریت قریب به اتفاق محاسباتی را که رئیس دانا انجام داده، انجام دهد. به عبارت دیگر اکثریت قریب به اتفاق کارگران توانایی لازم برای انجام این گونه محاسبات را دارند. یک روشنفکر، و از جمله اقتصاددانی که خود را مدافع حقوق و منافع کارگران می داند، وظیفه دارد مباحث پیچیده را آسان و برای تودهٔ کارگر و زحمتکش قابل فهم کند نه اینکه مباحث ساده را غامض و اسرار آمیز جلوه دهد.

ب) رابطهٔ بین افزایش حقیقی مزدها و تورم به طور کلی (بحث نظری)

رئیس دانا در مورد تأثیر افزایش مزد بر نرخ تورم می گوید: «یکی از مبنای استدلالی کارفرمایان دولت برای جلوگیری از افزایش متناسب در حداقل دستمزد نظریه ی ایجاد تورم است که می گویند کمی بعد دامن خود کارگران را می گیرد.» رئیس دانا این نظر را رد نمی کند بلکه می کوشد نشان دهد که چنین تأثیری کم است و با توجه به نرخ بالای تورم در کشور چندان قابل ملاحظه نیست. استدلال رئیس دانا چنین است:

«متوسط سهم دستمزد در هزینه‌ی تمام شده کالا در صنایع کل کشور کمتر از ده درصد و در سطوح بالا ۱۰ تا ۱۵ و حداکثر ۲۰ درصد است (علی دینی ترکمان، کاهش دستمزد و تشدید فقر، روزنامه آرمان). اتفاقاً در مواردی که سهم دستمزد در هزینه‌ی تمام شده بالا و بالاتر از ۲۰ درصد است مربوط به بخش کشاورزی و صنایع دستی و دامداری‌های سنتی است که سهم آنها در کل تولید کم و در نتیجه نقش زیادی در متوسط هزینه‌ی تمام شده ندارند. البته در صنایعی که بر دانش و نیروی کار تخصصی متکی است این سهم هم چنان بالا است اما آنها هم سهم کمی در تولید دارند و نیروی کارشان نیروی کارگری به حساب نمی‌آید. بنابراین افزایش دو برابر دستمزد به معنای آن است که هزینه‌ی تمام شده ۱۰ درصد بالا می‌رود. حالا اگر بپذیریم نیمی از این افزایش از محل سود پرداخت می‌شود این افزایش فقط ۵ درصد خواهد بود. از آنجا که صنایع مورد بحث ما در حدود ۳۰ درصد از تولید ملی را تشکیل می‌دهند بنابراین آن ۵ درصد هم به ۱/۵ درصد نرخ تورم منجر خواهد شد که در برابر تورم‌های ۱۵، ۲۰، ۳۰ و ۴۰ درصدی کشور ناچیز است. محاسبات دیگر هم نشان داده‌اند که افزایش حقوق‌های کارکنان خدماتی محروم دست بالا به دو برابر فقط ۴ درصد نرخ تورم را زیاد می‌کند.»

بدین سان اساس استدلال رئیس دانا چنین است: از آنجا که سهم مزد در هزینه‌ی تولید (در بخش صنعت) حدود ۱۰ درصد است پس دو برابر شدن مزد تنها ۱۰ درصد به هزینه‌ی تولید در این بخش اضافه می‌کند که اگر نصف آن از سود سرمایه کم شود تنها ۵٪ هزینه‌ی اضافی باقی می‌ماند و از آنجا که بخش صنعت تنها ۳۰٪ کل اقتصاد را تشکیل می‌دهد پس هزینه‌ی اضافی در اثر افزایش در کل اقتصاد ۱/۵ درصد خواهد بود.

ما در اینجا وارد این بحث و سؤال جدلی نمی‌شویم که آیا کارگران مزدی بخش‌های دیگر مانند کشاورزی، ساختمان و به ویژه خدمات (حمل و نقل، مخابرات، ارتباطات، آموزش، بهداشت و درمان، هتل و رستوران، تجارت و انبارداری، خدمات شهری، بانک و بیمه، کارهای اداری و دفتری، خدمات خانگی و غیره) هم مشمول افزایش مزد صد درصدی پیشنهادی رئیس دانا می‌شوند یا نه، و او چگونه «تورم ناشی از افزایش مزد» آنها را روی اقتصاد ملی سرشکن می‌کند! علت وارد نشدن ما به این بحث این است که اساساً طرح مسأله به این صورت، چه از جانب رئیس دانا و چه سؤال جدلی احتمالی ما، هر دو نادرست‌اند و هر دو به لحاظ نظری و روش‌شناسی اشکال دارند!

اشکال اصلی در بحث رئیس دانا این است که نیروی کار را مانند وسایل تولید و یا دقیق‌تر بگوئیم مانند سرمایه‌ی ثابت (ماشین‌آلات، تجهیزات، ساختمان‌ها و تأسیسات تولیدی، انرژی، مواد خام و کمکی و غیره) به حساب می‌آورد و چنین تصور می‌کند - یا می‌خواهد مخاطب او چنین تصور کند - که همان‌گونه که تغییراتی در ارزش سرمایه‌ی ثابت مصرف شده در تولید به همان اندازه در ارزش محصولات تولید شده وارد می‌شود، تغییرات در مزد (یا سرمایه‌ی متغیر) هم باید به همان صورت در ارزش محصولات تولید شده وارد شود. در حالی که میان این دو یعنی سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر تفاوت بسیار مهمی وجود دارد: در روند تولید سرمایه‌ی داری سرمایه‌ی ثابت با ارزش خود وارد محصول تولید شده، می‌گردد، در حالی که سرمایه‌ی متغیر و یا دقیق‌تر بگوئیم کارگرانی که این سرمایه‌ی متغیر صرف خرید نیروی کارشان شده ارزشی معادل این سرمایه‌ی متغیر (مجموع مزدها) به علاوه ارزشی جدید که همان ارزش اضافی است وارد محصول نهائی می‌کنند که در روند تحقق کالا شکل پولی به خود می‌گیرد و سرچشمه سود سرمایه‌دار صنعتی و بازرگانی، بهره سرمایه‌ی وامی و اجاره زمین و دیگر منابع طبیعی است که در تولید مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. این ارزش اضافی تفاوت بین ارزش محصولات تولید شده و هزینه‌ی تولید (هزینه‌ی سرمایه‌ی ثابت به علاوه هزینه‌ی نیروی کار یا سرمایه‌ی متغیر) است.

طبیعی است که اگر ارزش سرمایه‌ی ثابت مصرف شده افزایش یابد این تفاوت ارزش به محصول نهائی منتقل شود. اما اگر هزینه‌ی نیروی کار به خاطر افزایش مزد و نه استخدام جدید افزایش یابد این امر به هزینه‌ی تولید می‌افزاید (به شرط ثابت ماندن سایر عوامل از جمله بارآوری کار) اما در کل ارزش تولید شده تغییری ایجاد نمی‌کند. تنها توازن میان مزد و ارزش اضافی عوض می‌شود، یعنی مجموع مزدها نسبت به قبل بیشتر می‌شود و ارزش اضافی کمتر اما جمع کل مزدها و ارزش اضافی ثابت می‌ماند. به همین

ترتیب اگر هزینه نیروی کار به خاطر کاهش مزد و نه کم شدن تعداد کارگران کاهش یابد (به شرط ثابت ماندن سایر عوامل از جمله بارآوری کار) در کل ارزش تولید شده تغییری ایجاد نمی شود و در این حالت مجموع مرزدها کمتر از قبل و مجموع ارزش اضافی بیشتر از قبل خواهد شد اما جمع کل مرزدها و ارزش اضافی ثابت می ماند. از آنجا که قیمت، بیان پولی ارزش است و مجموع کل قیمت کالاها و خدمات تولید شده معادل مجموع ارزش های آنهاست، پس افزایش یا کاهش مرزدها، به شرط ثابت ماندن عوامل دیگر، باعث تورم نمی شود، زیرا تورم چیزی نیست جز افزایش عمومی و مستمر قیمت ها و دیدیم که مجموع قیمت ها ثابت می ماند. در یک کلام، افزایش مرزدها به شرط آنکه این افزایش از ارزش اضافی بیشتر نباشد باعث تورم نمی شود. آنچه گفته شد مبتنی بر قانون ارزش و قانون ارزش اضافی مارکس است و پذیرش اینکه هر چند قیمت کالاها را جداگانه الزاما معادل ارزش انفرادی آنها نیست، اما مجموع قیمت کل کالاها معادل مجموع ارزش های آنهاست.

گفتیم که تورم عبارت است از افزایش مستمر و عمومی قیمت کالاها و خدمات و نه قیمت یک یا چند کالا و خدمت. به عبارت دیگر تورم پدیده ای است که به کل اقتصاد، به اقتصاد کلان، مربوط می شود و نه به اقتصاد خرد یا تولید در این یا آن بنگاه یا رشته تولیدی. پس برای درک تورم باید به کل اقتصاد و به ویژه به تولید و چگونگی شکل گیری قیمت کالاها و خدمات پرداخت. بدین سان برای درک مسأله قیمت کالاها و خدمات و میزان مزد و تغییرات آنها باید نخست روند تولید در جامعه سرمایه داری را بررسی کرد.

مثالی عددی موضوع را روشن تر می کند. برای ساده شدن موضوع فرض می کنیم در جامعه ای تمام تولیدات توسط کارگران مزدی در بنگاه های سرمایه داری صورت گیرد. همچنین فرض می کنیم مقدار کل سرمایه ثابت مصرف شده در یک دوره گردش سرمایه (مثلا یک سال) در جامعه ای برابر ۶۰۰ واحد (به طور مثال ۶۰۰ تریلیون تومان) و کل سرمایه متغیر (مزد کارگران مولد) در طول یک سال برابر ۲۰۰ واحد (به طور مثال ۲۰۰ تریلیون تومان) باشد. در اینجا ترکیب ارگانیک متوسط سرمایه را ۳ فرض کرده ایم: $۳:۲۰۰:۶۰۰$ اگر ترکیب ارگانیک سرمایه را هر مقدار دیگر مثلا ۲ یا ۴ یا ۱۰ بگیریم تغییری در نحوه تحلیل و نتایج آن به وجود نخواهد آمد. اگر کارگران مولد در سال علاوه بر مزد دریافتی خود ارزش اضافی ای برابر ۲۰۰ واحد تولید کرده باشند، جمع کل کار زنده برابر $۴۰۰ = ۲۰۰ + ۲۰۰$ واحد می گردد. در این حالت نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار کارگران برابر ۱۰۰٪ خواهد بود: $[\frac{۲۰۰}{۲۰۰} \times ۱۰۰ = ۱۰۰\%]$ یعنی کارگران در سال ارزشی معادل نصف زمان کار کلی خود دریافت کرده اند و نصف دیگر زمان کلی کار صرف کار رایگانی شده که توسط سرمایه داران استثمار گشته است. با این فرض ها در پایان سال کل تولید برابر $۱۰۰۰ = ۶۰۰ + ۲۰۰ + ۲۰۰$ واحد خواهد بود که ۶۰۰ واحد آن ارزش سرمایه ثابتی است که وارد محصولات (کالا و خدمات) تولیدی شده است، ۲۰۰ واحد آن صرف پرداخت مزد کارگران مولد گشته و ۲۰۰ واحد آن به عنوان ارزش اضافی به جیب سرمایه داران و دیگر استثمارگران سرازیر شده است. حال اگر کارگران در اثر مبارزات خود موفق شوند میزان کل مزد دریافتی خود را از ۲۰۰ واحد، به ۳۰۰ واحد برسانند، در این صورت به شرط ثابت ماندن سایر عوامل، ارزش اضافی سرمایه داران از ۲۰۰ واحد به ۱۰۰ واحد کاهش خواهد یافت (یعنی معادل پولی کار زنده که قبلا به صورت ۲۰۰ واحد برای سرمایه داران و ۲۰۰ برای کارگر بین آنها تقسیم می شد اینک به شکل ۱۰۰ واحد برای سرمایه داران و ۳۰۰ واحد برای کارگران تقسیم خواهد شد) و در ارزش کل تولیدات (و بنابراین در قیمت کل تولیدات که بیان پولی ارزش آنها است) هیچ تغییری به وجود نخواهد آمد زیرا در این حالت نیز ارزش کل محصولات تولید شده برابر خواهد بود با $۱۰۰۰ = ۶۰۰ + ۳۰۰ + ۱۰۰$ که همان مقدار گذشته است. بدین طریق اگر کارگران ۳۵۰ واحد و سرمایه داران ۵۰ واحد ببرند باز هم قیمت ها تغییری نخواهند کرد. همچنین اگر کل مزد کارگران کاهش یابد و از ۲۰۰ واحد به ۱۵۰ واحد برسد، به شرط ثابت ماندن سایر عوامل، ارزش اضافی از ۲۰۰ به ۲۵۰ واحد افزایش خواهد یافت و باز ارزش کل کالاها برابر $۱۰۰۰ = ۶۰۰ + ۱۵۰ + ۲۵۰$ خواهد بود. حتی اگر فرض کنیم کارگران ۴۰۰ واحد ببرند و سرمایه داران صفر واحد یعنی

افزایش مزد کارگران درست به اندازه نرخ استنثار باشد (یعنی تمام ارزش تولیدی کارگران به خود آنها برگردد و کارگران اصلاً استنثار نشوند) باز هم تغییری در ارزش کل تولیدات در اثر افزایش مزد به وجود نخواهد آمد. بدین سان نه با افزایش مزد کارگران ارزش کل کالاها افزایش خواهد یافت و نه با کاهش مزد آنان ارزش کل کالاها و خدمات کاهش پیدا خواهد کرد (به شرط ثابت ماندن سایر عوامل). خلاصه آنکه تورمی ناشی از افزایش مزد وجود نخواهد داشت. افزایش مزدها، هیچ تأثیری، نه کم و نه زیاد بر تورم ندارد. تورم در جامعه سرمایه داری علل دیگری دارد که در اینجا نمی توانیم به آنها بپردازیم.

مارکس در سال ۱۸۶۵ در پایان جزوه «مزد، بها، سود» به عنوان نتیجه گیری می نویسد:

«پس از این شرح بسیار طولانی که می ترسم خسته کننده هم بوده باشد، و من مجبور بودم وارد آن شوم تا حق موضوع را ادا کرده باشم قطعنامه زیر را پیشنهاد می کنم:

یکم: افزایش عمومی مزدها باعث کاهشی در نرخ سود می گردد، اما به طور کلی بر قیمت کالاها اثر نمی گذارد.

دوم: گرایش عمومی تولید سرمایه داری نه افزایش، بلکه پائین آوردن سطح متوسط مزدها است.

سوم: اتحادیه های کارگری به عنوان مراکز مقاومت در برابر چپاول و تعدی سرمایه خوب عمل می کنند. آنها قسماً به خاطر کاربرد غیرهوشمندانه قدرت خود دچار شکست می شوند. اما شکست عمومی آنها ناشی از این است که خود را به نوعی جنگ چریکی به ضد معلول های نظام موجود محدود می کنند به جای آنکه همزمان با این کار در راه دگرگونی آن نظام تلاش ورزند، به جای آنکه نیروهای سازمان یافته خود را همچون اهرمی برای رهایی نهائی طبقه کارگر، یعنی الغای نظام مزدی به کار برند.» (مارکس، مزد، بها، سود، چاپ پنجم، انتشارات خارجی پکن ۱۹۷۵، بر اساس نسخه انگلیسی ۱۸۹۸، ص ۷۵. تأکید بر کلمات از من است. س. ش.)

بدین سان می بینیم رئیس دانا که در بحث های آکادمیک و کلی (مثلاً در بحث با غنی نژاد) از قانون ارزش و قانون ارزش اضافی مارکس دفاع می کند، نمی خواهد یا نمی تواند همین قوانین را در مسأله تورم به کار بندد و از چارچوب تفکر بورژوائی در اقتصاد سیاسی بیرون جهد.

۳- موضع گیری رئیس دانا به ضد اعلام رقم سه و نیم میلیون تومان برای مزد سال ۱۳۹۵

دیدیم که رئیس دانا مزدی معادل یک و نیم میلیون تومان در ماه پیشنهاد می کند که از نظر او با ۶۰ در صدی که به طور متوسط به خاطر حق سنوات، حق اولاد، حق مسکن، حق ایاب و ذهاب، تأمین هزینه یک وعده غذا از سوی کارفرما در محل کار، یارانه ها، اشتغال سایر افراد خانوار (معادل $\frac{1}{3}$ نفر) و غیره به آن اضافه می شود به سطح خط فقر مطلق یا کمی بالاتر از آن می رسد. بدین سان طبیعتاً با مزد درخواستی ۱۳ تشکیل کارگری که طی بیانیه هائی حداقل مزد را رقم سه و نیم میلیون تومان در ماه اعلام کرده اند مخالفت کند. اما آموزنده است که دلیل مخالفت او را بدانیم. رئیس دانا می گوید این مبلغ عملی نیست و مدعی می شود کسانی که این رقم را اعلام کرده اند از اقتصاد چیزی سرشان نمی شود و بورژوازی و کارشناسانش به آنها می خندند و بار دیگر تأسف می خورد که چرا کارگران او را به عنوان کارشناس به شورای عالی کار نمی فرستند.

و در مورد خنده بورژواها و کارشناسان آنها و کسانی که آنها را در این خنده همراهی می کنند باید گفت: «خوش بخندد هر که آخر خنده کرد!» حال ببینیم «استدلال» رئیس دانا در مورد رد خواست مزد سه و نیم میلیون تومانی از سوی ۱۳ تشکیل کارگری چیست؟ رئیس دانا می گوید اگر رقم سه و نیم میلیون تومان را در «تعداد کارگران» ضرب کنیم از کل تولید ناخالص ایران بیشتر

می شود! سپس برای اثبات ادعای خود نخست ۶۰ درصد به رقم سه و نیم میلیون تومان اضافه می کند (در حالی که هیچ یک از تشکل هائی که خواست مزد سه و نیم میلیون تومان را مطرح کرده اند حرفی از ۶۰ درصدی که باید به آن اضافه شود نزده اند!) سپس آن را در عده ۲۷/۵ میلیون و بعد در ۱۲ ضرب می کند تا رقم ۱۸۱۸ تریلیون تومان را به دست آورد که از تولید ناخالص داخلی ایران بیشتر است!!

اغراق نیست اگر این جدل رئیس دانا را سفسطه بنامیم. «سفسطه در منطق به قیاسی گفته می شود که مرکب باشد از وهمیات یا مشبهات و غرض از آن به غلط انداختن خصم [طرف مقابل، حریف] یا ساکت کردن او باشد.» (فرهنگ معین). حال ما نشان می دهیم که رئیس دانا چگونه وهمیات (چیز غیر واقعی در چارچوب بحث) و مشبهات (چیزهائی که شبیه موضوعات بحث اند اما خود آن موضوعات نیستند) به میان می کشد تا با این خواست مزد سه و نیم میلیون تومانی مقابله کند.

بالاخر گفتیم که کسی حرفی از ۶۰ درصد اضافی نزده و رئیس دانا از آنجا که خودش به ۶۰ درصد اضافی برای جفت و جور کردن رقم پیشنهادی اش یعنی کل کارکنان (اعم از کارگر و غیر کارگر) و جمعیت بیکاران است. همه تشکل هائی که خواست مزد سه و نیم میلیون تومانی را مطرح کرده اند، این مزد را برای کارگران مزدی خواسته اند و نه برای همه اعم از کارگر و غیر کارگر. بدین سان رئیس دانا «مشبهات» یعنی جمعیت فعال اقتصادی غیر کارگری را وارد «استدلال» یا جدل خود می سازد تا نظر طرف مقابل را رد کند یعنی مانند سوفسطائیان به چیزی که شباهتی با موضوع دارد ولی خود موضوع نیست متوسل می شود و آن را به جای موضوع جا می زند! رئیس دانا که اقتصاددان است قاعدتاً فرق دهقان، پیشه ور، وکیل دادگستری، مستغلات دار، نزول خور، مداح، روضه خوان، دانشجو، افسر، پاسدار، ژاندارم، مالک، سرمایه دار، پزشک، تاجر و غیره را با کارگر می داند. اینها که بر شمریم همه جزء آن ۲۷/۵ میلیون نفرند. کسی که خود را اقتصاددان برجسته و کارشناس اقتصادی می داند قاعدتاً نباید آن قدر عامی باشد که هر نوع درآمدی را مزد بیندارد و یا مثلاً هزینه زندگی دهقان خرده مالک یا پیشه ور آزاد یا وکیل دادگستری یا پزشک صاحب مطب را از سرمایه دار خصوصی یا از دولت طلب کند! بدین سان این ظن تقویت می شود که رئیس دانا اساساً برای ساکت کردن طرف مقابل به این ترفندها دست زده و رقم ۲۷/۵ میلیون نفر را علم کرده است.

رئیس دانا بارها در سخنان خود جمعیت کارگران ایران را ۱۳/۳۵ میلیون نفر برآورد کرده است. حال اگر برای تمام این ۱۳/۳۵ میلیون نفر مزدی معادل سه نیم میلیون تومان در ماه در نظر بگیریم به رقم $(3/5 \times 10^6) \times (13/35 \times 10^6)$ و یا تقریباً ۵۶۱ تریلیون تومان در سال خواهیم رسید. اکنون ببینیم تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۳۹۵ چقدر خواهد بود و آیا آن گونه که رئیس دانا هشدار می دهد پرداخت چنین مبلغی از ظرفیت آن بیرون است!؟

ما ارقام رسمی تولید ناخالص داخلی سال های ۱۳۹۳، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ را نداریم. در بهمن ماه ۱۳۹۴، مرکز آمار ایران، سندی زیر عنوان «*ایران در آئینه آمار*» منتشر کرده که در آن تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۳۹۲ معادل ۱۰۰۴۹ تریلیون ریال یا تقریباً ۱۰۰۵ تریلیون تومان به قیمت جاری ذکر شده است (ص ۱۷۵). بانک مرکزی در «*خلاصه تحولات اقتصاد واقعی ایران در سال ۱۳۹۳*» (منتشر شده در خرداد ۱۳۹۴) در برآورد مقدماتی رشد تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۹۳ به قیمت جاری را، ۱۷/۱ درصد اعلام کرده است. بدین سان تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۹۳ به قیمت جاری تقریباً ۱۱۷۷ تریلیون تومان است. می بینیم که همین رقم تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۹۳ که بیش از دو برابر کل مبلغ سالیانه مزدهای درخواستی بر اساس سه و نیم میلیون تومان در ماه است برای ابطال اعتراض رئیس دانا کافی است.

اما باید جلوتر برویم و از یک طرف تخمین قابل قبولی برای تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۹۵ به دست آوریم و از سوی دیگر درصد معینی به مبلغ ۵۶۱ تریلیون تومان بیافزاییم که هزینه های مربوط به بیمه بیکاری و ترمیم حقوق بازنشستگان و مزد و حقوق های بالاتر از مزد حداقل را نیز دربر گیرد و آنگاه دوباره این رقم جدید را با تولید ناخالص داخلی مقایسه کنیم و ببینیم چند درصد آن می شود و آیا نسبتی که به دست می آوریم نسبت قابل قبول و معقولی است یا آن گونه که رئیس دانا تصور می کند یا می خواهد به دیگران بقولاند چنین نسبتی از صد درصد تولید ناخالص داخلی بیشتر خواهد شد و بر اثر بی توجهی شماری از تشکل

های کارگری به واقعیات اقتصاد ایران و «عدم کسب تکلیف از اقتصاددانان برجسته و مشاوران خودخوانده طبقه کارگر» اعلام شده است!

برای تخمین تولید ناخالص داخلی در سال های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ به قیمت جاری کافی است تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۹۳ را به نسبت نرخ های رشد تولید ناخالص داخلی در سال های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ افزایش دهیم و البته نرخ های تورم این دو سال را نیز در نظر بگیریم (چون می خواهیم تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۹۵ را به قیمت های جاری ۱۳۹۵ حساب کنیم). بانک جهانی نرخ رشد اقتصادی ایران و بدین سان رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری را در سال های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ به ترتیب $1/9\%$ و $5/8\%$ اعلام کرده است. برخی از منابع داخلی و خارجی نرخ رشد سال ۱۳۹۵ را نه $5/8\%$ بلکه حدود 5% تخمین می زنند. با توجه به آنچه گفته شد تولید ناخالص داخلی ایران به قیمت های جاری در سال ۱۳۹۵ را می توان چنین برآورد کرد:

$1/2 \times 1/05 \times 1/10 \times 1/14 \times 1177$ و یا تقریباً ۱۶۵۳ تریلیون تومان. حال اگر نسبت مبلغ ۵۶۱ تریلیون تومان معادل مجموع مزدهای سالیانه کارگران براساس سه و نیم میلیون تومان در ماه را به تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۹۵ یعنی به ۱۶۵۳ تریلیون تومان تقسیم کنیم به عدد $33/9\%$ و یا $33/9\%$ می رسیم که رقم کاملاً «معقول و متداولی» است. این نسبت با تغییراتی در آن به نسبتی تبدیل می شود که در اقتصاد به آن سهم کار یا سهم مزد (labour share یا wage share) می گویند و آن عبارت است از نسبت مجموع دریافتی های کارگران و دیگر مزد بگیران به تولید ناخالص داخلی. برای تعیین سهم کار در سال ۱۳۹۵. براساس مزد حداقل سه و نیم میلیون تومانی باید چند موضوع را در نظر گرفت:

(الف) توده چندین میلیونی کارگران بیکار و جویندگان کار (رقمی در حدود ۶ میلیون نفر)

(ب) وجود مزدها و حقوق های بالاتر از مزد حداقل

(پ) ضرورت ترمیم مستمری بازنشستگان، از کار افتادگان و غیره

(ت)

با افزودن حدود ۵۰ تا ۶۰ درصد به مبلغ ۵۶۱ تریلیون تومان که در بالا حساب کردیم، «سهم مزد»، یعنی نسبت کل دریافتی ها یا

«جبران خدمت مزد و حقوق بگیران» به تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۳۹۵ چنین خواهد بود: $\frac{561 \times 1/60}{1653}$ و یا $54/3\%$.

حال باید دید آیا رقم $54/3\%$ برای سهم کار (در معنایی که بالاتر توضیح داده شد) رقم اغراق آمیزی است؟ رئیس دانا قاعداً می داند که این نسبت به رغم اینکه طی دو دهه گذشته کاهشی معادل ۵ تا ۱۰ واحد درصدی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری داشته هم اکنون حدود 56% (در آمریکا) و بیش از 60% آلمان، انگلستان و فرانسه و غیره است و در کشورهای اسکانداویژی از 60% هم بیشتر است. این نسبت در روسیه بیش از 50% ، در چین حدود 47% ، در کره جنوبی حدود 62% ، در ترکیه حدود 30% (در سال ۲۰۱۱) و در ایران در سال ۱۳۹۲ در حدود 24% تخمین زده می شود.

سهم کار و تشکیل سرمایه پایدار ناخالص (GFCF)

یکی از نگرانی های رئیس دانا این است که اگر مزدها در ایران «زیاد» افزایش پیدا کنند و مثلاً به سه و نیم میلیون تومان در ماه برسند و در نتیجه سهم مزد در تولید ناخالص داخلی افزایش یابد، دیگر منابع کافی جهت سرمایه گذاری (که برای ایجاد اشتغال لازم است) باقی نماند! این تصویری نادرست است: در کره جنوبی که سهم کار از تولید ناخالص داخلی برابر 62% است نسبت تشکیل سرمایه پایدار ناخالص به تولید ناخالص داخلی طبق داده های بانک جهانی در سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ بین ۳۲ تا ۲۹ درصد بوده است در حالی که در ایران که سهم کار هم به طور نسبی و هم مطلق بسیار کمتر از کره جنوبی است، در سال ۱۳۹۲ نسبت تشکیل سرمایه پایدار ناخالص به تولید ناخالص داخلی کمتر از 17% بوده است. به همین طریق در چین که سهم کار تقریباً دو برابر ایران است نسبت تشکیل سرمایه پایدار ناخالص به تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰ برابر 36% و در سال های پس از آن حدود کمی بیش از 34% بوده است. بدین سان کاهش مزدها یا افزایش ناکافی مزدها به بهانه توسعه اقتصادی و سرمایه گذاری، فکری بی

پایه و نه تنها ضد کارگری بلکه ضد توسعه اقتصادی است و حتی خود «سرمایه داری های موفق» معاصر (مثلا چین، کره جنوبی، آلمان و غیره) این روش را به کار نمی برند.

مبنای پیشنهادی ما برای افزایش مزد

دیدیم که افزایش مزد حداقل به تناسب تورم در ایران، حتی اگر در طول تمام سال های ۱۳۵۸ تا کنون صورت می گرفت، به مزدی کمتر از خط فقر مطلق منجر می شد. از این رو و به بسیاری دلایل دیگر، افزایش مزد به تناسب تورم نمی تواند مبنایی برای افزایش تورم باشد.

بند ۲ ماده ۴۱ قانون کار هم از آنجا که بسیار مبهم است و از «گذران زندگی» حرف می زند بی آنکه معیاری برای این «گذران» تعیین کند (کارتن خواب ها به نحوی زندگی را «می گذرانند»!) نمی تواند معیاری برای تعیین مزد حداقل باشد و نباید در باره آن دچار توهم شد. محاسبات بر اساس تعیین هزینه «سبد معیشت» خانوار کارگری هم مناقشه برانگیز و بیانگر نوعی «جیره بندی مدرن» است. بنابراین باید معیار روشن و دقیقی برای افزایش مزد حداقل و مرزها به طور کلی تعیین کرد.

من در اردیبهشت ۱۳۹۰ در مقاله «سیر قهقرائی مرزهای حقیقی و استثمار مضاعف زنان کارگر در جهان و در ایران» نوشتیم: «

- مبارزه برای افزایش مزد یکی از خواست های مهم و دائمی کارگران در نظام سرمایه داری است.
- تا نظام کار مزدی و سرمایه داری ادامه داشته باشد هیچ میزانی از افزایش مزد باعث تغییر موقعیت کارگران از طبقه ای استثمار شونده و زیر ستم به انسان هائی آزاد از ستم و استثمار نمی شود.

- افزایش مزد می تواند تا اندازه ای وضعیت اقتصادی کارگران را بهبود بخشد و اگر مبارزه برای افزایش مزد با آگاهی طبقه کارگر از وضعیت خود و جامعه و تحول آن و چشم اندازی روشن برای دگرگونی جامعه در جهت محو استثمار همراه باشد، می تواند زمینه را نه تنها برای بهبود نسبی وضع کارگران، بلکه برای گسترش مبارزه آنان نیز فراهم سازد و در نهایت تلاش تاریخی کارگران برای برانداختن سرمایه داری و نظام کار مزدی را تقویت کند. به این علت است که کارگران، حتی آنهایی که می دانند افزایش مزد تغییری در وضعیت طبقه کارگر به عنوان طبقه ای زیر استثمار و ستم نمی دهد، در کارزارهای افزایش مزد شرکت می کنند و این مبارزه را ضروری می دانند.

- خواست افزایش مزد به نسبت تورم در بهترین حالت بیانگر حفظ وضع موجود است.
- در ایران چنان انباشتی از تورم و پسرقت مزد واقعی وجود دارد که نه تنها افزایش مزد به نسبت تورم، بلکه به نسبتی چند برابر تورم نیز برای یک زندگی عادی (متوسط هزینه زندگی خانوار شهری براساس آمار خانوار بانک مرکزی) کافی نیست.

- کارگران بزرگترین طبقه اجتماعی و تولید کننده بخش اعظم ثروت اجتماعی اند از این رو طبیعی است که مزدی معادل هزینه متوسط یک خانوار شهری داشته باشند.

- چنین مزدی باید به نسبت تورم و رشد بارآوری متوسط کار افزایش یابد. «

بدین سان افزایش مزد حداقل بر مبنای هزینه متوسط خانوار شهری (سند بودجه خانوار بانک مرکزی) و افزایش سالانه چنین مزدی به نسبت تورم و رشد متوسط بارآوری کار دست کم از سال ۱۳۹۰ تا کنون موضع «جمعی از کمونیست های ایران (آخرخس)» و این جانب بوده است. من در دی و بهمن سال ۱۳۹۲ در مقاله «سهم مرزها در تولید ناخالص داخلی ایران» بر همین مبنا مزد حداقل برای سال ۱۳۹۳ را محاسبه کردم و به رقم دو نیم میلیون تومان در ماه رسیدم. در اسفندماه ۱۳۹۳، «کارگران انقلابی متحد ایران» - که من افتخار همکاری با آنها را دارم - در بیانیه ای زیر عنوان «مزد حداقل رژیم سرمایه: تحقیر باز هم بیشتر کارگران» بر پایه محاسبات مشابه، خواست مزد حداقل ماهیانه برابر ۳ میلیون و سی هزار تومان برای سال ۱۳۹۴ را مطرح کرد. درست بر پایه چنین محاسباتی مزد حداقل برای سال ۱۳۹۵ معادل سه و نیم میلیون تومان در ماه خواهد گردید.

تشکل های مختلف کارگری ممکن است چنین محاسباتی انجام نداده باشند اما آنها بر اساس بررسی خط فقر و نیز مطالعه هزینه واقعی زندگی و لمس زندگی کارگران از نزدیک، رقم دستمزد حداقل ۳/۵ میلیون تومان در ماه برای سال ۱۳۹۵ را اعلام کرده اند. آنچه مسلم است این است که اعلام مزد حداقل سه و نیم میلیون تومان در ماه از روی هوا نیست و برخلاف ادعای تحقیرآمیز رئیس دانا بر این پایه هم مطرح نشده که «هرکس رقم بالاتری بگوید انقلابی تر است!»

اعلام این رقم محصول تلاش، تفکر و تجربه دست کم هزاران کارگر پیشرو و فعال کارگری در سراسر ایران طی چند دهه اخیر است.

ما در این نوشته به مهم ترین انتقادات و اعتراض هایی که رئیس دانا به منظور رد خواست مزد سه و نیم میلیون تومانی برای سال ۱۳۹۵ بیان کرده پاسخ گفتیم و به عنوان نتیجه گیری در این زمینه می گوئیم اظهارات او در رد خواست مزد حداقل سه و نیم میلیون تومان برای سال ۱۳۹۵ با هر نیتی بیان شده باشد به جنبش کارگری ایران لطمه می زند.

پانویشت ها

- ۱ - برای مثال در مناظره با موسی غنی نژاد در باره بحران سرمایه داری در مهرنامه، (شناسه مقاله ۲۶۰۳)
- ۲ - رئیس دانا در «سال ۹۳ بدآیند کارگران» خطاب به مقامات اقتصادی دولتی می نویسد: «به مردم دروغ نگوئید آنها خدائی دارند و کارشناسانی مثل مرا هم البته دارند». بدین سان رئیس دانا با فروتنی ویژه ای خود را مانند «خدا» ملجأ و دادرس مردم در مقابل دروغ هایی که به ضد آنها گفته می شود، قلمداد می کند.
- ۳ - شایلاک، شخصیت نمایشنامه «تاجر ونیزی» ویلیام شکسپیر، نزول خواری است که در مقابل وامی به رقیب خود آنتونیو او را وادار به امضای **تعهد** نامه ای می کند که در صورت عدم باز پرداخت به موقع وام، نیم چارک (یک پاوند) از گوشت کنار قلب آنتونیو را ببرد.
- ۴ - خواننده توجه دارد که ما «اتهام مارکسیست بودن» به رئیس دانا نمی زنیم. او خود خویشتن را در نشریه «وزین» مهرنامه، «من مارکسیست» نامیده است.
- ۵ - برای اطلاعات و محاسباتی در این باره رجوع کنید به سهراب شباهنگ، «میانگین نرخ استثمار کارگران در ایران»، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹. همچنین رجوع کنید به سهراب شباهنگ، «طبقات جامعه سرمایه داری و ویژگی های ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران»، شهریور و مهر ۱۳۹۳، ص ۱۰۳ تا ۱۰۵: محاسبه نرخ ارزش اضافی در مکزیک و در ایران.
- ۶ - این نوشته در سایت آذرخش قابل دسترسی است.

پیوست

مزد حداقل اسمی (تومان در ماه) و نرخ تورم در سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۴

سال	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵
مزد حداقل	۱۷۰۱	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۲۱۶۰	۲۱۶۰
نرخ تورم (درصد)	۱۱,۴۰	۲۳,۵	۲۲,۸	۱۹,۲	۱۴,۸	۱۰,۴	۶,۹	۲۳,۷
سال	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳
مزد حداقل	۲۲۸۰	۲۴۹۰	۲۴۹۰	۳۰۰۰	۵۰۳۱	۶۸۰۱	۸۹۸۲	۱۱۶۸۲
نرخ تورم (درصد)	۲۷,۷	۲۸,۹	۱۷,۴	۹,۰	۲۰,۷	۲۴,۴	۲۲,۹	۳۵,۲
سال	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱
مزد حداقل	۱۵۹۹۹	۲۰۷۲۱	۲۵۴۴۶	۳۰۱۵۳	۳۶۱۸۳	۴۵۸۰۱	۵۶۷۹۰	۶۹۸۴۶
نرخ تورم (درصد)	۴۹,۴	۲۳,۲	۱۷,۳	۱۸,۱	۲۰,۱	۱۲,۶	۱۱,۴	۱۵,۸
سال	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹
مزد حداقل	۸۵۳۳۸	۱۰۶۶۰۰	۱۲۶۶۷۸	۱۵۰۰۰۰	۱۸۳۰۰۰	۲۱۹۶۰۰	۲۶۳۵۲۰	۳۰۳۰۴۸
نرخ تورم (درصد)	۱۵,۶	۱۵,۲	۱۰,۴	۱۱,۹	۱۸,۴	۲۵,۴	۱۰,۸	۱۲,۴
سال	۱۳۹۰	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳	۱۳۹۴	۱۳۹۵		
مزد حداقل	۳۳۰۳۰۰	۳۸۹۷۰۰	۴۸۷۱۲۵	۶۸۰۹۱۰	۷۱۲۴۲۵	۸۱۲۱۶۶		
نرخ تورم (درصد)	۲۱,۵	۳۰,۵۴	۴۳,۰	۱۵,۶	۱۳-۱۵ (تخمین)	۱۵ (تخمین)		